

# هشت درس ماندلا

مردم بگوید چه کار کنند، بلکه وظیفه‌اش ایجاد یک اجماع است.

او عادت داشت بگوید «زود وارد بحث نشو».

در مدتی که من با ماندلا کار می‌کردم او اغلب مشاورانش را به تشکیل جلسه در خانه‌اش در هوتون در حومه زیبای ژوهانسبورگ فرامی‌خواند. او نیم دوجین مرد، رامافوزا، تامبوامبکی(که اکنون رئیس‌جمهوری آفریقای جنوبی است) و دیگران را دور میز اتاق نهارخوری یا گاهی در حلقه‌های در ورودی خانه اش جمع می کرد. بعضی ازهمکارانش سرر او فریاد می‌زدند – تند حرکت کن، افراطی‌تر باش – و ماندلا فقط گوش می‌داد. وقتی او سرانجام در این جلسات صحبت می‌کرد و بعد افکار خود را مطرح می‌ساخت و با یک طرفت تصمیم‌گیری را در جعتی که می‌خواست هدایت می‌کرد بدون آنکه آن را تحمیل کرده باشد. کلک رهبری این است که اجازه‌دهی خودت هم هدایت شوی. او گفت «عقلانه است که مردم را تشویق کنی کارهایی انجام دهند و آنها را وادار کنی فکر کنند اندیشه خودشان بوده است».

۴- دشمنان را بشناس – و بدان ورزش محبوبش چیست. سال‌ها قبل، دردهه ۱۹۶۰ ماندلا شروع کرد به یادگرفتن آفریکانز، زبان سفیدپوستان آفریقای جنوبی که آپارتاید را خلق کردند. رفقایش درکنگره ملی آفریقا او را دوست انداختند. اما او می‌خواست دیدگاه‌های آفریکانز را بداند، او می‌دانست یک روز با آنها خواهد جنگید یا مذاکره خواهد کرد، و به هرحال سرنوشت او به سرنوشت آنان بسته است.

این دو به همین کجیم استراتژیک داشت: او با صحبت کردن زبان دشمنانش، سعی می‌کرد به توانایی و نقاط ضعف آنهاپی برید و تاکتیک‌های خود را طبق آن تنظیم کند. اما او همچنین خود را پیش دشمن‌ش‌ش شربین می‌کرد. همه، از زندانیان عادی گرفته تا یک‌پوتا از علاقه ماندلا به صحبت کردن آفریکانز وشناخت او از تاریخ آفریکانرز تحت تأثیر قرار گرفتند. او همچنین دانش‌اش را از راگی ورزش محبوب آفریکانرها، مرور کرد تا بتواند درباره تیم‌ها و بازیکنان تبادل نظر کند.

ماندلا می‌دانست سیاهان و آفریکانرها یک چیز بطور بنیادی شبیه هم دارند: آفریکانرها به همان شدت سیاهان خود را آفریقای می‌دانستند. او همچنین می‌دانست آفریکانرها خودشان قربانیان پیشداوری بودند، دولت بریتانیا و مهاجران انگلیسی سفید با دیده تحقیر به آن‌ها می‌نگریستند. آفریکانرها ماندلسیاهان ازیک عقده حقارت فرهنگی رنج می‌بردند.

ماندلا یک محقق‌داند بود و در زندان به زندانیانش که مشکلات حقوقی داشتندکمک می‌کرد. آنها که سوادشان خیلی کمتر از او و مادی‌گرا بودند برایشان عجیب بودکه یک مرد سیاه پوست مسایل بود به آنها کمک کند. الیستراسپارکز تاریخ‌نویس بزرگ آفریقای جنوبی می‌گوید: «این‌ها بی‌رحم‌ترین و سنگدل‌ترین شخصیت‌های رژیم آپارتاید بودند و او متوجه شد می‌توان با حتی بدترین و ظالم‌ترین آدم‌ها مذاکره کرد».

۵ – با دوستان صمیمی باش – و با دشمنانات حتی صمیمی‌تر بسیاری از میهمانانی که ماندلا به خانه‌ای که در کنوئ ساخته بود دعوت کرد، با اشاره به من گفت، زیاد مورد اعتماد او نبودند. او به آنها ملامت داد، از آنها مشورت‌خواست، تملق آنها را گرفت و به آنها هدیه داد. ماندلا مردی است با جاذبه زیاد – و اغلب از این جاذبه برای تأثیر گذاشتن بیشتر روی رقیایش استفاده کرده است تا متحدانش.

در جزیره روین، ماندلا همیشه مردانی را که نه دوست داشت و نه به آنها متکی بود جزء مغزهای مشاور خود داشت. یکی از افرادی که او به وی خیلی نزدیک شد کریس هانی رئیس آنشین مزاج شاخه نظامی **ANC** بود. بعضی‌ها بودند که فکر می‌کردند هانی علیه ماندلا توپنه می‌کرد، اما ماندلا با او صمیمی بود. رامافوزا می‌گوید «این تنها هانی نبود. صاحبان صنایع بزرگ، خانواده‌های معن‌داران و جناح مخالف بودند. او تلفن را بر می‌داشت و تولدشان را به آنها تبریک می‌گفت، به تشییع جنازه‌های خانوادگی می‌رفت. او این‌ها را به عنوان یک فرصت می‌دید.» وقتی ماندلا از زندان آزاد شد زندانیانش را جزء دوستانش قرار داد و رهبرانی که او را در زندان نگاه داشته بودند در نخستین کابینه‌اش گذاشت. اما من به خوبی می‌دانم او از بعضی از این‌ها بدش می‌آمد.

زمان‌هایی بود که او از افراد سلب مسئولیت می‌کرد و زمان‌هایی که مانند خیلی از آدم‌های پرچده، اجازه می‌داد خودش مجذوب شود. ماندلا ابتدا روابط دوستانه سریمی با دی کلرک رئیس جمهوری آفریقای جنوبی برقرار کرد، که به همین دلیل بود بعداً وقتی دی کلرک در محافل عمومی به او حمله کرد احساس زمان‌هایی بود که او از افراد سلب مسئولیت می‌کرد و زمان‌هایی که مانند خیلی از آدم‌های پرچده، اجازه می‌داد خودش مجذوب شود. ماندلا ابتدا روابط دوستانه سریمی با دی کلرک رئیس جمهوری آفریقای جنوبی برقرار کرد، که به همین دلیل بود بعداً وقتی دی کلرک در محافل عمومی به او حمله کرد احساس زمان‌هایی بود که او از افراد سلب مسئولیت می‌کرد و زمان‌هایی که مانند خیلی از آدم‌های پرچده، اجازه می‌داد خودش مجذوب شود. ماندلا ابتدا روابط دوستانه سریمی با دی کلرک رئیس جمهوری آفریقای جنوبی برقرار کرد، که به همین دلیل بود بعداً وقتی دی کلرک در محافل عمومی به او حمله کرد احساس

## ماندلا نمی خواهد از انتقام چیزی بداند



خیانت کرد.

ماندلا معتقد بود تکريم رقیایش راهی برای کنترل آنها بود؛ آنها وقتی تنها بودند خیلی خطرناک‌تر بودند تا در حلقه نفوذ او. او وفاداری را ارج می‌نهد، اما هرگز ذهن خود را به آن مشغول نمی‌کرد. او عادت داشت بگوید «گنشته از هر چیز، مردم طبق منافع خود عمل می‌کنند.» این تئسیها یک حقیقت طبیعت بشر بودن است، نه یک خطا یا یک نقص. جنبه منفی یک آدم خـوش‌بین بودن – و او یک آدم خوش‌بین است – اعتماد بیش از حد به مـردم است. اما ماندلا متوجه شد راه کنارآمدن با کسانی که به آنها اعتماد نمی‌کرد خنثی کردن آنها با جاذبه بود. ۶ – ظاهر مهم است – و به یاد داشته باش لیخند بزنی وقتی ماندلا یک دانش‌جوی فقیر حقوق در ژوهانسبورگ بود یک روز با لباس کهنه‌ش به دیدار والترسیسولو برده شد. سیسولو یک دلال معاملات ملکی و یک رهبر جوان کنگره ملی آفریقا بود. ماندلا یک مرد سیاهپوست با تجربه و موفق را دید که می‌توانست از او تقلید کند. سیسولو در او آینده را دید.

سیسولو زمانی به من گفت هدف بزرگ او در دهسه ۱۹۵۰ تبدیل **ANC** به یک جنبش مردمی بود؛ بعد، او با لیخندی به یاد آورد: «یک روز یک رهبر مردمی وارد فقرم شد.» ماندلا بلند قد، خوش قیافه، یک بوکسور آماتور بود که ظاهر پسر رئیس را داشت. و لیخندی داشت که مانند خورشیدی بود که داشت در یک روز ابری بیرون می‌آمد.

ما گاهی رابطه تاریخی میان رهبری و ویژگی‌های جسمانی را فراموش می‌کنیم. جورج واشگتن بلندترین و احتمالاً قوی‌ترین مرد در هر اتاقی که وارد می‌شد، بود. بلندی قد و قدرت بیشتر **DNA** ارتباط دارند تا کتاب‌های راهنمای رهبری، اما ماندلا همیشه چگونه ظاهرش می‌توانست آرمانش را پیش برید. او به عنوان رهبر شاخه نظامی زیرزمینی **ANC** در لباس مناسب و یک عسکر که ریش بر چهره دارد و در همه مدت زندگی‌اش مراقب بوده است درست لباس بپوشد. ملاحظه شد جورج بیروزس وکیل او به یاد دارد ماندلا را برای نخستین بار در دهه ۱۹۵۰ در یک معازه خیاطی هندی ملاقات کرد و او نخستین آفریقای جنوبی سیاهپوستی بود که داشت یک لباس برای خود اندازه می‌گرفت. یونیفورم ماندلا اکنون پیراهن‌های قش‌دار زندهای است که او را به عنوان پدربزرگ شاد آفریقای نوین معرفی می‌کند.

وقتی ماندلا در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۹۴ شرکت کرد دانست نمادهای همانقدر اهمیت دارند که پول و ثروت. او هرگز یک سخنران عمومی بزرگ نبود و مردم اغلب پس از چند دقیقه به حرف‌های او بی‌توجه می‌شدند. اما این تصویرنگاری او بود که مردم می‌فهمیدند. او همیشه روی سکوی سخنرانی به «تویی – تویی»، رقص شهرک سیاهپوستش‌ین که یک مظهر مبارزه بود می‌پرداخت. از آن مهم‌تر، آن لیخند درخشان، دلپذیر، کاملاً ویژه بود. برای آفریقای جنوبی سیاهپوست، این لیخند مظهر نبود تنفر در ماندلا بود و نشان می‌داد او با آنها احساس همدردی می‌کرد، و برای سیاهان می‌گفت من یک جنگجوی شاد هستم ما بیروز خواهیم شد. پوستر انتخاباتی همه جا حاضر **ANC** صرفاً صورت خندان او بود. رامافوزا می‌گوید «این لیخند» پیام او بود. وقتی او از زندندان بیرون آمد، مردم بارها و بارها گفتند عجیب است او ناراحت نیست. یک هزار چیز هست که نلسون ماندلا درباره شان ناراحت بود، اما او می‌دانست بیشتر از هر چیز نباید دقیقاً احساس مخالف آن را نشان می‌داد. او همیشه می‌گفت گذشته را فراموش کنید – اما من می‌دانستم او هرگز فراموش نکرد.

۷ – هیچ چیز سیاه یا سفید نیست

وقتی ما یک رشته مساجه‌هایمان را آغاز کردیم، من اغلب

تحصیلات خویش را به صورت مکاتبه ای در دانشگاه آفریقای جنوبی (**UNISA**) که به اتمام رساندم و پس از آن شروع به تحصیل در رشته حقوق در دانشگاه ویتروتسردن کرد. ماندلا در این مدت در شهرکی به نام الکساندرا زندگی می‌کرد.

در سال، ۱۹۶۱ مانلا رهبری اومخوتو وسسیزه (به معنای «بیزه ملت»، که علامت اختصاری آن **MK** است) شاخه نظامی کنگره ملی آفریقا (**ANC**) را که خود یکی از بنیانگذاران آن بود بر عهده گرفت. او مبارزات ضد نژادی علیه اهداف نظامی و دولتی را رهبری کرده و طرح‌هایی تدوین کرد تا در صورتی که این روند مبارزات نتوانست به آپارتاید خاتمه دهد به جنگ چریکی متوسل شود.

چند دهه بعد، خصوصاً در دهه، ۱۹۸۰ مخوتو وسیزه به عنوان هسته اصلی جنگ چریکی پرچم مبارزه علیه رژیم آپارتاید را در دست گرفت. ماندلا بعد از این نگاه خویش را به آن سوی مرزها معطوف کرد و در خارج از کشور مباردت به جمع آوری کمک های مالی برای **MK** کرد و در دیدار با برخی از دولت های آفریقا تربیاتی برای آموزش سرب مست نظامی داد. سرانجام در ۵ اوت، ۱۹۶۲ مانـدلا پس از هفـده ماه گریز، دستگیر و در دژ ژوهانسبورگ زندانی شد. روز بعد، در دادگاه جنـالی نظام آپارتاید وی متهم به رهبری اعتصاب کارگران در سال ۱۹۶۱ و ترک غیرقانونی کشور شد. در ۱۵ اکتبر، ۱۹۶۲ به پنج سال زندان محکوم گردید و دو سال بعد در ۱۱ ژوئن، ۱۹۶۴ به اتهام شرکت در کنگره ملی آفریقا (**ANC**) برای وی حکم دیگری صادر شد.

ماندلا در جزیره رابن زندانی شد و در این زندان ۱۸ سال از

E-mail: mostagheldaily@gmail.com

ماندلا یک بار در دوره ریاست جمهوری اکبر هاشمی رفسنجانی و بار دیگر در دوره محمد خاتمی به ایران سفر کرد. وی در سفر سال ۱۳۷۱ اش به ایران، ضمن حضور در محل اقامت آیت الله خامنه‌ ای، با مقام

معظم رهبری دیدار کرد و بر اساس فایل های ویدئویی منتشر شده رسمی، در بند ورود به بیت رهبری گفت: «سلام رهبر من».

جمله «سلام رهبر من» نلسون ماندلا خطاب به رهبر جمهوری اسلامی، بازتاب گسترده ای در رسانه های جهان داشت. ماندلا بار دیگر در سال ۱۳۷۸ به ایران آمد و مجدداً نیز با رهبری دیدار کرد.

### بین‌الملل

بین‌الملل

بین‌الملل

بین‌الملل

بین‌الملل

بین‌الملل

بین‌الملل

بین‌الملل

بین‌الملل

بین‌الملل

بین‌الملل

بین‌الملل

بین‌الملل

بین‌الملل

بین‌الملل

بین‌الملل

بین‌الملل

بین‌الملل

بین‌الملل

بین‌الملل

بین‌الملل

بین‌الملل

بین‌الملل

بین‌الملل

بین‌الملل

بین‌الملل

بین‌الملل

بین‌الملل

بین‌الملل

بین‌الملل

بین‌الملل

بین‌الملل

بین‌الملل

بین‌الملل

بین‌الملل

بین‌الملل

بین‌الملل

بین‌الملل

بین‌الملل

بین‌الملل

بین‌الملل

بین‌الملل

بین‌الملل

بین‌الملل

بین‌الملل

بین‌الملل

بین‌الملل

بین‌الملل

بین‌الملل

بین‌الملل

بین‌الملل

بین‌الملل

بین‌الملل

بین‌الملل

بین‌الملل

بین‌الملل

بین‌الملل

بین‌الملل

بین‌الملل

بین‌الملل

بین‌الملل

بین‌الملل

بین‌الملل

بین‌الملل

بین‌الملل

بین‌الملل

بین‌الملل

بین‌الملل

بین‌الملل

بین‌الملل

بین‌الملل

بین‌الملل

بین‌الملل

بین‌الملل

بین‌الملل

بین‌الملل

بین‌الملل

بین‌الملل

بین‌الملل

بین‌الملل

بین‌الملل

بین‌الملل

بین‌الملل

بین‌الملل

بین‌الملل

بین‌الملل

بین‌الملل

بین‌الملل

بین‌الملل

بین‌الملل

بین‌الملل

بین‌الملل

بین‌الملل

ریچار استگل – مترجم : فریدون دولتشاهی
نلسون ماندلا همیشه با کودکان در اطرافش احساس راحتی کرده است و از بعضی لحاظ بزرگترین محرومیت زندگی‌اش این بوده است ۲۷ سال بدون شنیدن گریه یک بچه یا گرفتن دست یک کودک بود است.

ماه گذشته وقتی من با ماندلا در ژوهانسبورگ ملاقات کردم – البته یک ماندلای ضعیف‌تر و آشفته‌تر از آدمی که من قبلاً می‌شناختم – نخستین عکس‌العمل او این بود که دست‌هایش را به طرف دو پسر من دراز کرد. آنها طرف چند ثانیه در آغوش او که از آنها پرسید چه ورزشی را دوست دارند بازی کنند و صبحانه چه خورده بودند، جای گرفتند. ما در حالیکه صحبت می‌کردیم او دست پسرم گابریل را که نام میانی‌اش «روی هلاها»، نام اول واقعی ماندلا است محکم گرفت و داستان این نام را که در خوزا به معنای «پاین آوردن یک شاخه درخت» ترجمه می‌شود، اما معنای واقعی آن «دردرس‌آفرین» است، برای او تعریف کرد. او در حالی نودمین سال تولد خود را جشن گرفت که چند بار به حدکافی دردرس درست کرده است. او یک کشور را از یک نظام بی‌عدالتی خشن آزاد ساخت.

او به وحدت سیاه و سفید، سرکوبگر شده، به شکلی که قبلاً هرگز سابقه نداشت کمک کرد. در دهه ۱۹۹۰ من مدت تقریباً دو سال با ماندلا روی زندگی نامه‌اش «راه طولانی به آزادی» کار کردم. و وقتی کتاب تمام شد، من که بیشتر اوقات را با او گذرانده بودم احساس تنهایی وحشتناکی کردم؛ مانند خورشیدی که از زندگی آدم بیرون برود. ما طی این سال‌ها هرچند گاه یکدیگر را می‌دیدیم، اما می‌خواستیم یک بار دیگر با او ملاقات کنیم. ملاقاتی که ممکن است آخرین ملاقات ما باشد، و در ضمن پسرانم نیز یک بار دیگر او را ببینند.

من همچنین می‌خواستم با او درباره مدیریت جامعه صحبت کنم. ماندلا یکی از شخصیت‌های والایی است که جهان دارد. اما او در ضمن نخستین فردی است که اعتراف می‌کند چیزی خیلی فراتر از یک رهگدر سیاستمدار است. او آپارتاید را سرنگون کرد و با دانستن دقیق اینکه یکی و چگونه بین نقش‌هایش به عنوان یک مبارز، شهید، دیپلمات و دولتمرد ارتباط برقرار کند، آفریقای جنوبی دمکراتیک غیرنژادپرستانه را خلق کرد. او ناراحت از مفاهیم پیچیده فلسفی، اغلب به من می‌گوید این مسأله «یک مسأله اصولی نبود. یک مسأله تاکتیکی بود.» او یک اسناد تاکتیک است.

ماندلا دیگر باسؤال‌ها و محبت‌ها راحت نیست. او از او می‌ترسد که ممکن است قادر نباشد انتظارات مردم از یک شخصیت والا و باخלוص را برآورده سازد. اما جهان هیچ‌گاه بیش از امروز به استعدادهای پنهان ماندلا، به عنوان یک آدم مدبر، یک فعال و آری یک سیاستمدار، نیاز نداشته است؛ همانطورکه ۲۵ ژوئن در لندن وقتی خوشگیری رابرت مگوایه رئیس جمهوری زیمبابووا را محکوم کرد، نشان داد. در حالی که ما وارد مرحله اصلی یک مبارزه انتخاباتی تاریخی در آمریکا می‌شویم چیزهای زیادی هست که او می‌تواند به دو نامزد یاد بدهد. من همیشه به آنچه شما در این جا به عنوان قوانین مادیبا(مادیا نام قبيله او است و افراد نزدیک به وی او را اغلب به این نام صدامی‌کنند) خوانده می‌شود: و آنها به سختی‌های قدیم و تازه ما جمع‌آوری شده‌اند، فکر کرده‌ام. خیلی از این قوانین مستقیماً از تجربه شخصی او ناشی می‌شوند. و همه آنها طوری تنظیم شده‌اند که بهترین درسدر را ایجاد کنند: دردسری که ما را مجبور می‌کند سؤال کنیم چگونه می‌توانیم جهان را مکانی بهتر بسازیم.

درس‌ها

۱- شجاعت نبود ترس نیست بلکه به دیگران الهام می‌دهد در پشت آن حرکت کند.

درسال ۱۹۹۴، در جریان مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری، ماندلا سوار یک هواپیمای کوچک ملخدار شد تا به منطقه کشت وکشتار ناثال برود و برای هواداران زولو خود یک سخنرانی کند. من موافقت کردم یکدیگر را در فرودگاه ببینیم تا بتوانیم پس از سخنرانی‌اش به کارمان ادامه دهیم. وقتی هواپیماتا فرود آمدن ۲۰ دقیقه فاصله داشت یکی از موتورهایش از کار افتاد. بعضی‌ها در هواپیمها وحشت کردند. تنها چیزی که آنها را آرام کرد نگاه به ماندلا بود که به آرامی داشت روزنامه‌اش را می‌خواند. گویی یک مسافر هرروزه، سوار بر قطارصبح داشت به محل کارش می‌رفت. فرودگاه برای یک فرود اضطراری آماده شد و خلبان توانست هواپیما را سالم به زمین بنشانند. وقتی ماندلا و من سوار بی‌ام‌و ضدگلوله او شدیم تا به گردن‌هایمی برویم، او به طرف من برکشت و گفت «هرد، من آن بالا واقعا وحشت کردم!»

ماندلا در مدتی که پنهان بود، در جریان محاکمه رونیوئا که



**روزنامه آلمانی فرانکفورتر آلگماینه مترجم : شـیرین کسرانی**

نلسون ماندلا، تنها پنج سال رئیس جمهور کشورش بود، اما همچنان بیش از همه رهبران منطقه محبوبیت دارد. نفوذ او در میان مردمان قاره سیاه غیر قابل توصیف است. مردم آفریقای جنوبی با وجود داشتن رئیس جمهور متنفری به نام تابو امبکی و موفقیتی که دیپلماسی او در فرونشاندن بحران زیمبابوه کسب کرد هنوز ماندلا را مرد شماره یک کشورشان می‌شناسند. در زادگاهش وی را «مادیبا» می‌خوانند و این لقبی است که پیروانش به وی داده